

ضرورتِ اقتصادیِ عدالتِ اجتماعی

کمال اطهاری

درآمد

ژان باتیست سه (۱۸۳۲-۱۷۶۷) در قانون بازارها چنین گفته بود که تولید هر کالایی، تقاضا (قدرت خرید یا مصرف)ی آن را ایجاد می‌کند، یا تعادل در اقتصاد مبتنی بر بازار خودبه‌خود برقرار می‌شود. قبول این نظریه به معنای غیر ضروری بودن عدالت اجتماعی از جنبه اقتصادی و تحویل آن به امری انسانی-اجتماعی است؛ یعنی، از آنجا که در اقتصاد بازار، تولید خودبه‌خود امکان مصرف را فراهم می‌آورد، دخالت در سازوکار آن برای بالابردن سطح مصرف اعضای جامعه (عدالت اجتماعی) از ضرورت‌های غیراقتصادی ناشی شده و می‌تواند مخل این سازوکار و برهم زننده تعادل باشد. پس باید حتی المقدور از آن اجتناب کرده یا حداقل در هنگام عدم تعادل اقتصادی و بحران، از سیاست‌های "جانبدار عرضه"^۱ بهره‌گرفت نه جانبدار تقاضا.^۲ در این مقاله می‌کوشیم نشان دهیم که سازوکار بازار خودبه‌خود تعادل‌های لازم در اقتصاد، و از آن جمله بین تولید و مصرف، را ایجاد نمی‌کند و عدالت یا تأمین اجتماعی نه تنها ضرورتی انسانی است، بلکه ضرورت اقتصادی هم دارد. هرچند که اگر تأمین اجتماعی فراتر از امکانات تولیدی جامعه باشد، امکان سرمایه‌گذاری را از میان می‌برد و باعث توقف رشد و حتی ایجاد رکود می‌شود.

1. supply side

2. demand side

ضرورت عام عدالت اجتماعی

نظریه‌های نافی سازوکار (مکانیسم) خودتبادل‌بخش بازار را به دو دسته اصلی باید تقسیم کرد: نخست، نظریه‌هایی که سازوکار بازار را در نهایت بهترین شیوه تخصیص منابع می‌دانند و با نفی خودتبادل‌بخشی بازار، در واقع می‌کوشند راه‌های دخالت برای ایجاد نوعی تعادل را در آن نشان دهند. دوم، نظریه‌هایی که سازوکار بازار را در نهایت مانع از تخصیص بهینه منابع یا مانع رشد تولید می‌دانند و هرچند استفاده از آن را به‌طور مقطعی ضروری می‌شمارند، هدف غایی‌شان کنارگذاشتن این سازوکار در اقتصاد است.

البته بین این دو دسته و جوه مشترک بسیاری است که گذار از یکی به دیگری را آسان می‌کند و شاید به همین دلیل در انتهای هزاره دوم چالش اصلی اقتصاد سیاسی بین این دو دسته است و آغاز هزاره سوم "هم‌نهاد" (سنتز) آنها می‌رود که به چالش‌های نظری و عملی بشر در دو قرن گذشته بر سر نظام اقتصادی مطلوب جامعه مدنی پایان بخشد.

به‌هرصورت وجه مشترک این دو دسته این است که در پی عملکرد خودبه‌خودی بازار، نه تنها "تعادل" به دست نمی‌آید، بلکه عدم تعادل به‌حدی شدت می‌گیرد که به "بحران" و در نهایت رکود و توقف رشد اقتصادی یا تولید می‌انجامد.

بعد از این اشتراک، هر دو دسته بر سر یک عامل نیز به‌عنوان توضیح‌دهنده یا علت این بحران اتفاق نظر دارند و آن "کم‌مصرفی" است. در واقع مهم‌ترین نظریه‌پرداز دسته دوم، یعنی "مارکس" در قرن نوزدهم کوشیده بود با تحلیل رفتار سرمایه‌داری برای کسب ارزش اضافی مطلق در حوزه "اقتصاد خرد" به عدم تحقق ارزش اضافی در حوزه "اقتصاد کلان" (به‌زعم وی به‌عنوان یکی از علل موجد بحران در نظام سرمایه‌داری) عدم تعادل ذاتی در سازوکار بازار را نشان دهد، موضوعی که در قرن بیستم (۱۹۳۶) توسط کینز، تحت عنوان "کمبود تقاضای کل"، نزد نظریه‌پردازان دسته اول مستدل شد. (البته پیش از هر دوی آن‌ها قانون مفروض یا آهنین دستمزد، بیانی اولیه از این گرایش ذاتی سرمایه‌داری را نشان می‌داد).

به‌عبارت دیگر هر دو دسته پیش‌گفته به وجود گرایش ذاتی در سازوکار بازار به عدم تعادل معتقد بوده و برای آن استدلال‌های قابل توجهی عنوان کرده‌اند و دسته اول (کینز و پیروانش) با همین نظریه نظام سرمایه‌داری را از "رکود بزرگ" دهه ۱۹۳۰ وارهانید. پس می‌توان گفت "عدالت اجتماعی" به‌منزله از دیاد تقاضای کل بیرون از سازوکار خودبه‌خودی بازار، برای تداوم

رشد تولید، ضرورتی اقتصادی دارد و توجیه آن منحصر به اهداف انسانی نمی‌شود. البته دسته دوم برای اثبات ناکارآمدی سازوکار بازار برای رشد پایدار تولید و در نتیجه تخصیص بهینه منابع دو استدلال دیگر را نیز به کار می‌گیرد، که عبارت‌اند از عدم تناسب بین بخش‌های اقتصادی و گرایش نزولی نرخ سود، که هر دو بین نظریه پردازان دسته نخست و نیز بیرون از این دو دسته طرفدارانی دارد. به طور مثال "هایک" (که بیرون از این دو دسته یا معتقد به سازوکار خودتعداد بخش بازار است) به نقش "عدم تناسب" در ایجاد بحران اعتقاد داشته است، یا ریکاردو به عامل "گرایش نزولی نرخ سود" باور داشته است، "لئون تیف" برای برقراری تناسب بین بخش‌های اقتصادی جدول "نهاده ستانده‌های" اقتصادی را ابداع کرد که امروز جزو ابزار ضروری اداره اقتصاد در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است و... اما بحث در این موارد در این مقاله نمی‌گنجد.

خلاصه آن‌که، حتی در نظام سرمایه‌داری اکتفا به سیاست‌های جانبدار عرضه یا جانبدار تولید برای جلوگیری یا برون رفت از بحران صحیح نیست و بدین ترتیب عدالت یا تأمین اجتماعی از لحاظ اقتصادی ضرورتی "درونی" می‌یابد و بدون آن نه تنها اهداف توسعه انسانی و اجتماعی تحقق نمی‌پذیرد، بلکه دستیابی به رونق و رشد پایدار اقتصادی نیز ممکن نیست.

ضرورت خاص عدالت اجتماعی

بخش پیشین، ضرورت عام اقتصادی تأمین اجتماعی را در سازوکار بازار نشان می‌داد، یعنی ضرورتی که در دوران معاصر در همه کشورهای توسعه یافته و چه توسعه یافته وجود دارد. اما از آن‌جا که به قول "شومپتر" اقتصاد علمی تاریخی نیز هست، یعنی قواعد آن در زمان و مکان به شکل‌های گوناگون جلوه می‌کند، از نظر ما در کشورهای توسعه یافته، عدالت اجتماعی از لحاظ اقتصادی ضرورتی خاص نیز دارد، که در کنار آن ضرورت عام، اهمیتی مضاعف می‌یابد.

بحث در این مورد را از این نقل قول از "کووز" بنیان‌گذار مکتب نهادگرایان جدید و برنده نوبل اقتصاد ۱۹۹۱، آغاز می‌کنیم که بازاریک "اندام‌واره"^۱ نیست بلکه یک سازمان^۲ است؛ یعنی بازار نهادی است که باید آن را تشکیل داد و به خودی خود نه تشکیل می‌شود و نه سازوکار آن تداوم می‌یابد.

1. organism

2. organization

در این جا به عنوان دلیل خاص ضرورت اقتصادی عدالت اجتماعی استدلال ما این است که برخلاف کشورهای توسعه یافته کنونی که فرآیند تشکیل بازار و رشد اقتصادی در آن‌ها در قرون نخستین تقریباً بدون تأمین اجتماعی طی شد (هر چند قانون فقرا در انگلستان در ابتدای قرن هفدهم تصویب شده بود) - یعنی یک نظام تأمین اجتماعی در جامعه آن‌ها وجود نداشت - در کشورهای توسعه یافته برای تشکیل بازار، وجود نظام تأمین اجتماعی ضروری است.

به طور خلاصه، همان طور که کشورهای توسعه یافته نمی توانند فرآیند چند قرنی و دردناک انباشت سرمایه، تشکیل شرکت‌های سهامی عام، تبدیل کارگاه‌ها به کارخانه‌ها، اتوماسیون، جدایی مالکیت از مدیریت و نظایر اینها را بپیمایند و بعد از سازوکار بازار استفاده کنند، در مورد نیروی کار و بازار کار که بخشی از این فرآیند است نیز نمی توانند یا ممکن نیست که از ابتدا بدون تأمین اجتماعی یا رعایت عدالت اجتماعی اقدام کنند.

می دانیم که در سازوکار بازار، کار به صورت نیروی کار کالایی است که صاحبان سرمایه آن را می خرند و برای تولید کالا به مصرف می رسانند. صاحب این کالا با فروش آن نیازهای خود و خانواده اش را برای تداوم عرضه نیروی کار (بقای کارگران فعلی و پرورش کارگران آینده) برآورده می سازد.

اگر در جوامع چندین قرن پیش اروپا امکانات پزشکی به اندازه ای نبود که حد معینی از حیات کارگران فعلی و آینده را تضمین کند و سطح پایین فن شناسی نیاز به مهارت‌های ویژه ای را ایجاد نمی کرد، و برای مصرف کالاهای ساده و محدود آن زمان نیاز به سطح دانش و توان اقتصادی (تقاضای مؤثر) تکامل یافته امروز نبود، امروز در کشورهای توسعه یافته هم امکانات و تسهیلات لازم برای حیات انسان‌ها (به عنوان نیروی کار بالفعل و بالقوه و نیز مصرف کنندگان بالفعل و بالقوه کالاها) باید در سطح دانش روز بشر باشد و هم مهارت آن‌ها و هم میزان دانش و توان اقتصادی آن‌ها برای مصرف کالاهای متنوع و پیچیده امروز باید بسیار بالاتر از گذشته باشد. وگرنه نه کالاهای پیچیده امروز را می توانند تولید کنند و نه آن‌ها را مصرف.

در واقع این ضرورت خاص اقتصادی عدالت اجتماعی در کشورهای توسعه یافته جلوه همان ضرورت عام است. زیرا اگر با دید ساده انگارانه بخواهیم تأمین اجتماعی شکسته - بسته امروز کشوری مثل ایران را با کشورهای توسعه یافته امروزی در انقلاب صنعتی مقایسه کنیم و وجود آن را مانعی برای رشد بخش خصوصی بینگاریم، از این ضرورت‌های اقتصادی غفلت کرده ایم

که نیروی کار امروز باید مجهز به مهارت‌ها و ذهنی بسیار پیچیده‌تر از چند قرن پیش باشد تا بتواند به‌عنوان یک عامل تولید نیاز امروز سرمایه‌داران را برآورده سازد و این به تأمین اجتماعی لازم برای پرورش و بقای چنین نیروی کاری نیاز دارد که آموزش و پرورش آن پرهزینه، حفظ آن در مقابل بیماری‌ها ضروری، و آرامش و تمرکز داشتن وی در هنگام کار حساس لازم است. از سوی دیگر این نیروی کار به‌عنوان یک مصرف‌کننده اگر درآمد لازم برای مصرف وسایل خانگی، پوشاک بچه، کفش ورزشی، کامپیوتر و بسیاری ضروریات دیگر را نداشته باشد (که خواب آن‌ها را حتی سرمایه‌داران در قرن پیش اروپا هم نمی‌دیدند چه رسد به کارگران) به دلیل کمبود تقاضای کل همه آن‌ها ورشکست می‌شوند.

مقیاس عدالت اجتماعی

ضرورت عام و خاص اقتصادی عدالت اجتماعی نباید خواننده و سیاست‌گذار را دچار این اشتباه کند که تأمین اجتماعی در هر مقیاسی مجاز است. در واقع بشر برای تأمین هرچه بیش‌تر حیات خود به فعالیت جمعی تولیدی یا فعالیت اقتصادی روی می‌آورد، یعنی نمی‌تواند تأمین‌ی بیش‌تر از میزان تولید حاصل از فعالیت جمعی خود داشته باشد. به‌طور مثال اگر یک کشور توسعه‌یابنده در یک دوره مجبور باشد برای پرورش نیروی کار لازم و برای تولیدات پیشرفته یا تبدیل نیروی کار با مهارت‌های سنتی کشاورزی به مهارت‌های پیچیده هدایت ماشین‌آلات مدرن (همچنان که خرید این ماشین‌آلات) از کشورهای دیگر وام دریافت کند (یا هزینه آن را از منابعی چون درآمد نفت در ایران و دیگر کشورهای نفتی) تأمین سازد و برای حفظ این نیروی کار باز هم با وام نظام تأمین اجتماعی لازم را ایجاد کند، اما تداوم این سطح و مقیاس جدید از هزینه نیروی کار در هیچ نظامی (چه مبتنی بر بازار و چه برنامه‌ای) بدون تولید کافی کالاها و خدمات ممکن نیست؛ یعنی تنها آن‌چه را که کاشته می‌شود می‌توان دروید و مقیاس تأمین اجتماعی باید مطابق با مقیاس تولید گردد تا قابل تداوم باشد.

به‌عبارت دیگر هر چند خلاف گفته "سه" آنچه تولید می‌شود خودبه‌خود به‌مصرف نمی‌تواند برسد، (یعنی نظام تأمین اجتماعی برای حتی سازوکار بازار نیز ضرورت اقتصادی دارد) اما آن‌چه را که تولید نشده را نیز نمی‌توان مصرف کرد؛ یعنی وجود یک نظام کارآمد تولیدی، شرط مقدم برای عدالت اجتماعی است و همان‌طور که گفته شد اصولاً برای تحقق

امنیت یا آزادی هر فرد، فعالیت جمعی یا اجتماع به وجود آمد و اگر تولید شرط مقدم این آزادی نبود، انسان‌ها ترجیح می‌دادند خارج از قیود الزامی حیات جمعی آزادانه زندگی کنند.

برای انطباق بین میزان تولید و مقیاس تأمین اجتماعی وجود جامعه آزاد یا تشکیل جامعه مدنی ضرورت تام دارد. تا زمانی که نیروی کار نتواند در اتحادیه‌های آزاد به چانه‌زنی با صاحبان سرمایه بپردازد و همچون گذشته دولت در هراس از سیاسی شدن کارگران امتیازاتی را از بالا به آن‌ها اعطا کند، باید بهای تحدید آزادی را به صورت تأمین اجتماعی فراتر از مقیاس موجود تولید جامعه بپردازد. در واقع جامعه‌ای که آزادی‌اش سلب می‌شود، بهای آن را از دولت سلب‌کننده آزادی دریافت می‌کند، اما بدون آن که ذوق و شوقی برای افزایش تولید داشته باشد و این در واقع دولت سلب‌کننده آزادی است که در بند می‌افتد، زیرا هرگاه نتواند تأمین اجتماعی حداقل را در جهان امروز برای چنین جامعه‌ای فراهم آورد، مشروعیت خود را از دست می‌دهد. اما شیوه استبدادی اداره جامعه نیز تولید را آن قدر افزایش نمی‌دهد که امکان تداوم (چه رسد به افزایش) این مقیاس از تأمین اجتماعی باقی‌بماند، در نتیجه دولت و اقتصاد دچار بی‌ثباتی می‌شود. در جامعه ما پس از جنبش دوم خرداد درحالی که شرایط برای ایجاد نظام کارآمد اقتصادی به همراه آزادی سیاسی (به عنوان دو شرط لازم و ملزوم توسعه پایدار) فراهم شده است، بعضی به غلط و بدون شناخت از ضرورت عام و خاص عدالت اجتماعی در پی تنزل و حتی امحاء آن در نسخه‌های ناسنجیده‌ای از اصلاح قوانین کار، کوچک کردن دولت (به جای کارآمد کردن آن) و حذف ناگهانی رایانه‌ها و... بعضی دیگر بدون توجه به مقیاس تولید جامعه و احساس وظیفه برای افزایش آن، تأمین اجتماعی را نه وظیفه تمام اعضای جامعه بلکه تنها وظیفه کارفرما و دولت می‌دانند. آن هم در حالتی که گروه اول آزادی را معمولاً انکار می‌کند و گروه دوم به وظیفه اقتصادی برای حفظ و تحقق آزادی قایل نیستند.

درک ضرورت عام و خاص اقتصادی تأمین اجتماعی از یک سو و درک تقدم تولید بر مصرف از سوی دیگر، کلید تطابق سنجیده و کارآمد تأمین اجتماعی با رشد اقتصادی به عنوان عوامل مقوم یکدیگر و تضمین توسعه پایدار است که بدون آن‌ها شکل‌گیری جامعه مدنی و اقتصاد شایسته آن ممکن نمی‌شود. این درک و ایجاد نهادهایی چون اتحادیه‌های آزاد کار و اعطای حقوقی چون حق اعتصاب، امکان ایجاد یک نظام بخردانه تأمین اجتماعی منطبق با مقیاس تولید جامعه را ایجاد می‌کند.